

واژه‌شناسی تاریخی استان در ایران*

حسن باستانی راد^۱

چکیده

واژه استان و استان‌بندی در ایران پیشینه‌ای کهن دارد و همین پیشینه باعث شده‌است که واژه‌ها و مفاهیم در ارتباط با آن، در تاریخ و فرهنگ ایران، گوناگون و گسترده باشد: ساتراپ (خشترپاون)، کوست، استان، ایالت، ولایت، مملکت، بلد و دیگر واژگان در این معنای مکانی. پژوهش در انواع، معنا، و گستردگی این واژگان برای شناخت بنیادی و سیر تحولات استان در ایران ضروری است. از این رو مسأله اصلی این پژوهش آن است که چه واژگانی با چه پیشینه‌ای به معنی استان در ایران به کار رفته‌اند؟ تعدد این واژگان و کاربرد برخی از آن‌ها نشان می‌دهد که از طریق واژه‌شناسی تاریخی استان می‌توان اهمیت استان‌بندی در تاریخ اداری ایران و عوامل تأثیرگذار بر کاربرد اصطلاحات اداری را در سطح کلان بررسی کرد. این پژوهش با بهره گرفتن از روش توصیفی در تحقیق تاریخی و واژه‌شناسی تاریخی، انجام گرفته‌است.

واژگان کلیدی: ساتراپ، کوست، استان، ولایت، ممالک، استان‌بندی، تقسیمات کشوری، واژه‌شناسی تاریخی.

Historical Etymology of the Word “Ostān” (Province) in Iran

Hasan Bastani Rad²

Abstract

The word “province” and division of province has an ancient background in Iran and this background has caused its related words and concepts to be various and widespread: Satrap (Xašathrapāvan), Kust, Ostān (Province), Valayat, Mamlekat (mamleke), Balad and other toponymical terminology. Research about the types, meaning and diversity of these words is essential in order to understand fully the process of province changes in Iran. Therefore, the main question of this research is to find out what words with what kinds of backgrounds have been used to mean «Ostān (province)». The number of these words and their usages illustrates the fact that by the means of historical etymology of the word “province”, we can interpret the role of the administrative history of Iran and the major factors in utilizing the administrative terminology on a large scale. This research is a descriptive study of the etymological issues in history.

Keywords: Satrap (Xašathrapāvan), Kust, Ostān (Province), Valayat, Mamlekat (mamleke), division of Province, Country division, Historical Etymology.

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۲۹

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

2. Assistant Professor, Department of History Shahid Beheshti University (Shahid Beheshti University, G.C.) Email: h-bastanirad@sbu.ac.ir

مقدمه

روستا، شهر، استان و کشور در دسته‌بندی نظام اداری ایران در دوره‌های مختلف، مرزهای سیاسی - اداری، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی تقریباً مشخصی داشتند. واژه‌شناسی تاریخی جای‌نام‌ها در تاریخ و جغرافیای اداری نشان می‌دهد که بسترهای حیات اجتماعی و اداری با واژگان و اصطلاحات متفاوتی چون «آبادی»، «دسکره»، «دیه/ده»، «روستا»، «قصبه»، «کوره»، «شهر»، «مدینه»، «تسوک»، «استان»، «ولایت» و... بازشناخته می‌شدند،^۳ اما همواره محدوده جغرافیایی و انسانی و اداری هر کدام مشخص بود و جایگاهی در نظم اداری کشور داشت.

افزایش دامنه اقتدار و قلمرو حکومت‌های ماد و هخامنشی، اقوام بسیاری را در قلمرو این حکومت‌ها بر گرد هم و تحت یک حکومت واحد، تجمیع کرد. از آن زمان تا دو سده پیش که بخش‌های گوناگونی از ایران جدا شدند و امروزه در قالب کشورهای جدیدی بر گرداگرد آن نام و نشانی مستقل در جغرافیای سیاسی یافتند، استان‌بندی ایران فراز و فرود بسیاری را از سر گذرانده است.

ایران‌زمین گاه مانند دوره داریوش بزرگ تا ۳۰ استان (ساتراپ) را شامل می‌شد که به نشان جغرافیای سیاسی امروزی تا میانه آفریقا را دربرمی‌گیرد. گستره آن در دوره ساسانیان تا همان محدوده کهن در روزگار هخامنشیان نیز پیش رفت و سپاهیان خسرو پرویز به شمال آفریقا رسیدند.^۴ این امر در نگاه شاهنامه‌نگاری ایرانیان در دوره اسلامی بازتاب داشته و مورد نظر بسیاری از حکمرانان بوده‌است؛ چنانکه در قرن چهارم قمری (۱۰ میلادی) در مقدمه شاهنامه ابومنصوری بیان شده که «ایران‌شهر از روز آموی است تا روز مصر.»^۵ گستره ایران‌زمین از شرق تا غرب که از فرغانه و کاشغر در آن سوی جیحون تا کرانه غربی فرات و گاه تا مدیترانه را شامل می‌شده، همواره مورد توجه حکمرانان در ایران بوده تا با به‌دست آوردن آن اقتدار خود را نشان دهند و حتی

۳. نگارنده در دو مقاله دیگر واژه‌شناسی تاریخی ده و روستا و شهر را بررسی کرده است: حسن باستانی راد، «واژه‌شناسی تاریخی شهر در ایران»، فرهنگ، شماره ۷۲ (زمستان ۱۳۸۸)، ص ۵۶ - ۱۹؛ حسن باستانی راد، «واژه‌شناسی تاریخی ده و روستا در ایران»، تاریخ ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی شماره ۱، پیاپی ۵۹/۵ (زمستان ۱۳۸۷)، ص ۸۸ - ۶۵.

4. A. Sh. Shahbazi, "On the Xwāday-nāmag," (*Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater*), *Acta Iranica*, No. 30 (Leiden, 1990), p. 215.

۵. «مقدمه قدیم شاهنامه»، بیست مقاله محمد قزوینی، ج ۲، به کوشش ابراهیم پورداود و عباس اقبال آشتیانی (تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۲)، ص ۴۹.

در ادب روایی ایرانیان این گستره جایگاه و شأن مهمی دارد.^۶ با این همه زمانی هم بود مانند اواخر دوره اشکانیان که به گفته کارنامه اردشیر بابکان «ایران، شهر دوسد (صد) و چهل کدخدا بود.»^۷ همچنین در قرن هشتم قمری و پس از فروپاشی ایلخانان (۷۳۶ ق) که در یک دوره زمانی ۵۰ ساله تا برآمدن تیمور، هسته اصلی ایران بین حکومت‌های متعددی چون آل مظفر، آل جلایر، آل اینجو، سربداران، چوپانیان، آل کرت، جانی قربانیان، اتابکان یزد، اتابکان لر، طغایموریان، مرعشیان، آل باوند، سادات کیا، ملوک سیستان، ملوک شبانکاره، ملوک هرموز و بسیاری از حکومت‌های کوچک دیگر تقسیم شده بود.

فراز و فرود قدرت مرکزی اگرچه متأثر از شرایط و عوامل داخلی و یا عوامل و یورش‌های بیگانه و خارجی بود، اما این دگرگونی‌ها، در نسبت با استان‌بندی کشور تأثیر و تأثر داشت. استان‌ها همواره در رابطه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اداری با یکدیگر و در پیوند با حکومت مرکزی بودند. استان در ایران می‌توانست به تأثیر از عوامل متعدد تحولاتی داشته باشد؛ و حتی متناسب با موقعیت و گستره قدرت سیاسی حکومت‌ها، وسعت یا اهمیت استان‌ها فراز و فرود داشت.

از دیگر سو، از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی استان‌ها تحولات گوناگونی را تجربه می‌کردند، اما معمولاً گونه‌ای از رویه اداری در همه دوره‌های تاریخی ایران مشاهده می‌شود که بیان‌کننده وحدت اداری در استان‌بندی ایران است. این رویه، در تاریخ اداری ایران از گونه‌ای تداوم در عین تحول و بر اساس وحدت اداری برخوردار است و استان‌بندی حتی با مرزهایی تقریباً مشابه در همه دوره‌ها انجام می‌شده است.

نکته مهم در خصوص مرزبندی استان‌ها این است که حتی با بررسی همه منابع تاریخی نمی‌توان مرز دقیق استان‌ها را در هر کدام از دوره‌های تاریخ سیاسی ایران ترسیم کرد، بلکه مرزبندی بیشتر بر اساس شواهد و اعمال حدود تقریبی است. این مسأله در تاریخ سیاسی و اداری ایران همواره وجود داشته و امروزه در تحقیقات تاریخی، به ویژه در تحقیقات تاریخ اداری، اقتصادی و سیاسی ایران تأثیر دارد.

۶. چنانکه تعبیر «از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنج است» (شعری از امیر معزی)، را نه تنها در عهد سلجوقیان که گسترده‌ترین قلمرو را در میان حکومت‌های دوره اسلامی داشتند، بلکه در دوره‌های گوناگون و در بیشتر منابع حتی در دوره قاجاریه، می‌توان برای حاکمان ولایات دید. برای نمونه، نک: قهرمان‌میرزا سالور عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار (تهران: اساطیر، ۱۳۷۴)، ج ۵، ص ۳۴۱۲؛ ج ۶، ص ۴۸۶۸؛ ج ۸، ص ۶۴۰۲؛ ج ۹، ص ۶۷۷۲ و بسیاری دیگر از منابع دوره‌های گوناگون تاریخ ایران.

۷. کارنامه اردشیر بابکان. به کوشش و ترجمه بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶)، ص ۳.

درآمدی بر استان‌بندی ایران پیش از دوره ساسانیان

تقسیم‌بندی قلمرو کشور به بخش‌های گوناگون، نه تنها ریشه در کهن‌ترین دوره‌های تاریخی دارد بلکه در اسطوره‌های ایرانی همواره مسأله‌ای مهم و گاه دردرساز بوده است.^۸ باستان‌شناسان تأکید کرده‌اند که پس از شکل‌گیری نخستین شهرها، پیوند میان شهرها و نخستین گروه‌های یکجانشین، باعث شد شبکه‌های ارتباطی میان شهرها گسترش یابد. به تدریج با شکل‌گیری قدرت‌های متمرکز در گستره پهناور سرزمینی که با ورود آریایی‌ها ایران نام گرفت، تقسیمات کشوری به عنوان مهم‌ترین رکن در نظام اداری بخش‌های گوناگون به کار گرفته شد.^۹ استان‌بندی در ایران متأثر از عواملی مانند ویژگی‌های جغرافیایی، مؤلفه‌های فرهنگی - قومی و اجتماعی، شرایط اداری - سیاسی و زمینه‌های اقتصادی بوده است. اما همه قلمروهای کلان در اداره نظام‌مند کشور در قالب استان متناسب با واژگانی خاص شناخته می‌شده‌اند. در اینجا تلاش بر آن است تا پیشینه واژه استان و واژگان در پیوند با آن مورد بررسی قرار گیرد.

دهیو / خستره‌پاون / ساتراپ

قلمرو حکومت ماد در دوره هوخستره وسعت بسیار یافت و گذشته از بین‌النهرین و آسیای صغیر، در نواحی داخلی، این سرزمین به سه منطقه اصلی ماد آتروپاتن (آتروپاتگان)، ماد سفلی و ماد پارتاکنا، تقسیم می‌شد. همه این قلمرو بخش‌های جزئی‌تری را در بر گرفت و مفهوم بخش‌بندی کشور یا به تعبیر امروزی تقسیمات کشوری، به مسأله‌ای مهم در نظام اداری تبدیل شد. این امر در دوره هخامنشیان با نام دهیو^{۱۰} (خستره‌پاون / ساتراپ) و در دوره‌های بعد به نام استان مشهور شدند، عینیت یافت.^{۱۱}

۸. برای نمونه توجه شود به تقسیم کردن قلمرو حکومتی فریدون میان سلم (روم)، تور (توران) و ایرج (ایران‌زمین) و نزاع برادران با ایرج برای تسلط بر ایران، کشتن ایرج، پدید آمدن کین ایرج و در نتیجه جنگ‌های دامنه‌دار میان توران و ایران، و روم و ایران در طی دوران اسطوره‌ای یا دوره‌های تاریخی.

۹. چنان که پیش از ورود آریایی‌ها به این مرز و بوم، در قلمرو ایلامیان، گونه‌ای از تقسیمات کشوری حکمفرما بود که هر بخش از طریق شهرهایی مهم در حکم قصبه‌ها و کوره‌های دوران اسلامی، اداره می‌شد و تحت نظر مستقیم حکومت مرکزی در شوش بودند. چنین شهرهایی عبارت بودند از: لیان (بوشهر)، ماداکتو در کرانه رود کرخه، اوان (دزفول) و انشان (انزان)؛ یوسف مجیدزاده، تاریخ و تمدن ایلام (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰)، ص ۱۰ - ۸.

10. Dahyu/ Dahuo/ Dainhu

۱۱. ماننا، اورارتو (آناتولی تا رود هالیس)، آشور (از ۶۱۲ ق.م)، پارس (با مرکزیت انشان)، ایلام، سرزمین اسکیت‌ها، بخش‌هایی از قلمرو پارت در شرق، وهرکانه (هیرکانی)، خوارزم، سغد؛ هریوه، آراخوزیا، سرزمین اقوامی چون کادوسیان، کاسپیان، کاسی‌ها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها، سکاها و... در تقسیمات اداری و کشوری دوره مادها جای گرفتند؛ ا. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز (تهران: پیام، ۱۳۵۷)، ص ۳۳۲ - ۳۱۰.

واژه دهیو جزو نخستین واژگانی است در فرهنگ و تمدن ایرانی و از آن میان در زبان فارسی باستان و اوستای گاهانی در معنای استان کاربرد داشته‌است. واژه «ده» در دو مرتبه دودمانی (ویس^{۱۲} = ده) و دهیو (کشور) در سلسله مراتب اداری و ارضی دیده می‌شود^{۱۳} که دو مرتبه متفاوت از نظام اداری اجتماعی را نشان می‌دهد. در متون کهن ایرانی، جامعه دودمانی قدیم ایران و تقسیمات ارضی آن به چهار بخش خانه (نمان،^{۱۴} مان)، ده (ویس)، طایفه (زنتو،^{۱۵} زند) و کشور (دهیو) تقسیم می‌شد که از یک نظر سازمان سلسله مراتبی ده - شهر - کشور را و از دیگر سو، در معنای نظام قبیله‌ای آریایی نشان می‌دهد. در این تقسیم‌بندی (دَهْیُ) بیشتر معنای «ولایت» را ندای می‌کرد تا روستا یا ده کوچک را.^{۱۶} از این رو، برخی «ده» را نه صرفاً به معنی روستا، بلکه در معنای اصلی «سرزمین، کشور و برآمده از dahyu (دهیو) فارسی باستان» دانسته‌اند.^{۱۷} یکی از شواهد آن نیز اشاره شاهان هخامنشی در سنگ‌نبشته‌ها است که خود را «خشایثی دهیو» (شاه سرزمین)^{۱۸} می‌نامیدند و از این رو معنای همه جانبه واژه «ده» را در سطح کشوری آن به کار می‌بردند و به تدریج، در برابر واژه‌های کرشور^{۱۹} (کشور) و خَشْتَر^{۲۰} (کشور - پادشاهی - شهر)، دهیو به معنای خاص دیه به کار رفت. در اوستا کرشور به معنی کشور به کار رفته است و معنای کشور، شهر و دیه به ترتیب از سه واژه کرشور، خَشْتَر و دهیو گرفته شد.^{۲۱} شاهان هخامنشی در سنگ‌نبشته‌ها، خود را خشایثی دهیو (=شاه ممالک) لقب داده‌اند که زبردست آنها شهربانان (ساتراپ‌ها = خَشْتَرپان‌ها)، استان‌ها (دهیوها) را اداره می‌کردند.^{۲۲}

12. Vis

۱۳. برای آگاهی بیشتر درباره معنای ده در این واژه، نک: باستانی راد، «واژه‌شناسی تاریخی ده و روستا در ایران»، ص ۷۵ - ۷۴.

14. Naman

15. Zantu

۱۶. آرتور کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی (تهران: پژوهشگاه علوم

انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۱۱ و ۱۴.

۱۷. احمد تفضلی، جامعه ساسانی، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۵) ص ۶۳.

۱۸. کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی، ص ۱۲ و ۱۴. در همین جا مرحوم مینوی در ترجمه

«خشایثی دهیو» عبارت «شاه ولایت» را به کار برده است اما بر اساس معنای پیش گفته دهیو/ ده، بایستی «شاه سرزمین» یا «شاه کشور» معنی شود. دهیو را به معنی «امرای ولایت» ترجمه کرده است. دهیو به صورت دهیویذ در متون کهن در معنای فرمانروای کشور آمده است، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۱۰.

19. Karšvar

20. Xasathra

۲۱. ابراهیم پورداود، یادداشت‌های گائاه (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ص ۱۲۹.

۲۲. کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار... ص ۱۶ - ۱۴.

داریوش بزرگ در سنگ‌نبشته بیستون و دیگر سنگ‌نبشته‌ها مانند تخت جمشید، نقش رستم و سنگ بنای شوش، بخش‌های مهم قلمرو حکومتی هخامنشیان را که بین ۲۳ تا ۳۱ دهبیو (ساتراپ) بوده‌اند^{۲۳} و تا زمان او فتح شده و در سازمان اداری آنان قرار گرفته بودند، تحت عنوان دهبیوها نام برده^{۲۴} و هردوت نیز بیان می‌کند:

[داریوش] بیست حاکم‌نشین در پارس برقرار کرد که پارس‌ها آنها را ساتراپ‌نشین می‌نامند. وقتی این حاکم‌نشین‌ها معین شدند و کسانی در رأس آنها قرار گرفتند داریوش خراج‌هایی به‌اتباع خود تحمیل کرد و آنها را به چند نژاد تقسیم کرد و اقوام مجاور را در بین این نژادها قرار داد و بعضی از اقوام دور دست را که در آنسوی اقوام سرحدی سکونت داشتند، به‌یکی از آنها وابسته کرد.^{۲۵}

توضیح این نکته نیز ضرورت دارد که بر اساس نوشته‌های بازمانده از دوره هخامنشیان، پارتیان، ساسانیان و متون دوره اسلامی، در هیچ زمانی واژه «امپراتوری / امپراطوری»^{۲۶} برای پادشاهی و حکومت در ایران به‌کار نرفته است، معمولاً واژه‌های «شاه‌شاهان» و «شاهنشاه» در دوره باستان و «سلطان»^{۲۷} از قرن پنجم قمری در دوره اسلامی همراه با واژه شاه برای پادشاهان، نیز واژه‌های «ایرانشهر»، «سرزمین ایران»، «ایران‌زمین»، «ممالک»، «ممالک محروسه»، و «کشور»، برای این سرزمین در معنای حکومت یکپارچه به‌کار رفته و در همه این القاب سرزمینی،

۲۳. برای آگاهی کلی درباره فراز و فرود تعداد ساتراپ‌ها در دوره هخامنشیان، نک: محمدتقی ایمان‌پور، «بررسی جایگاه سیاسی ساتراپ‌های هخامنشی در دوره داریوش بزرگ با تکیه بر کتیبه‌ها»، *تاریخ ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی* شماره ۳، پیاپی ۶۱/۵ (زمستان ۱۳۸۷)، ص ۵۴ - ۲۱.

۲۴. داریوش در سنگ‌نبشته بیستون (DBI۶: ستون ۱، بند ۶) و در سنگ‌نبشته تخت جمشید (Dpe) دهبیوها را یک به یک یاد می‌کند؛ رونالد، گ. کنت، *فارسی باستان (دستور زبان، متون، واژه‌نامه، ترجمه سعید عربان (تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۴)*، ص ۴۰۲ و ۴۴۸ - ۴۴۷. در سنگ‌نبشته شوش (Dse) سکاها را به چند دهبیو تقسیم کرده و در جمع از ۲۸ دهبیو و در سنگ‌نبشته آرامگاهش در نقش رستم از ۳۱ دهبیو تحت قلمرو خویش یاد می‌کند، نک: رالف نارمن شارپ، *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی (شیراز: دانشگاه پهلوی (شیراز)، ۱۳۵۵)*، ص ۳۳، ۸۳ - ۸۵، ۹۳. در کتاب مقدس نیز درباره قلمرو خشایارشا بیان شده است که «این همان آخسورش است که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت (ساتراپ) سلطنت می‌کرد». کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه انجمن کتاب مقدس تهران (تهران: انجمن کتاب مقدس، ۱۹۸۷)، سفر استر، ص ۷۷۱. در متن اصلی کتاب مقدس واژه «مدینه» به‌کار رفته است؛ برای آگاهی بیشتر، نک، باستانی راد، «واژه‌شناسی تاریخی شهر در ایران»، ص ۲۷ - ۲۶.

۲۵. هردوت. تاریخ هردوت، ج ۳، ترجمه هادی هدایتی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۲)، ص ۱۸۹؛ همچنین برای بررسی گفته‌های هردوت و آنچه داریوش بیان کرده یا در الواح و سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان به دست آمده است، نک: پی‌یر بریان، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)*، ترجمه مهدی سمسار (تهران: زریاب، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۸۱۴، ۱۰۰۸، برای آگاهی کلی درباره ساتراپ‌ها، نک: ج ۲، ص ۱۴۵۱ - ۱۵۸۳؛ دیاکونوف، *تاریخ ماد*، ص ۳۱۵ - ۳۱۹.

26. Imperator / Impair

۲۷. واژه سلطان در آغاز برای برخی از سپهسالاران به‌کار می‌رفت و به تدریج از دوره سلجوقیان برای شاهان اسن سلسله نیز به‌کار رفت. پیش از آن لقب «امیر» عمومیت داشت.

برخورداری کشور از چندین قلمرو استانی (ساتراپی، مملکتی) مستتر بوده است. با این همه معمولاً در پژوهش‌های اخیر و به تقلید از منابع و پژوهش‌های ایرانشناسان غیر ایرانی، واژه «امپراتوری» را بی‌آنکه در معنای واقعی نسبتی با ساخت نظام اداری ایران داشته‌باشد، اما به دلیل گستردگی قلمرو جغرافیایی حکومت‌های قدرتمند در ایران به کار می‌برند که گمان می‌رود کار شایسته‌ای به ویژه از نظر تاریخی، نباشد.^{۲۸}

پژوهشگران بر این عقیده‌اند که مطابق نظر هرودوت، پارسیان تقسیمات کشوری خود را «ساتراپ» می‌نامیدند. از این رو، اصطلاح ساتراپ جاافتاده‌تر از «خشتره‌پاون» پارسی باستان و یا «شهرب» برای تقسیمات کشوری هخامنشیان است.^{۲۹} برخی نیز بر این عقیده‌اند که «ساتراپ» برگرفته از «خشتره‌پان» است و اصل واژه «خشاسه‌پاون»،^{۳۰} بیشتر به مادی می‌ماند تا پارسی.^{۳۱} ساتراپ و خشتره‌پاون، دارای معانی گونه‌گونی هستند و از این واژه‌ها در معنای سرزمین، استان، شهرستان، دولت و کشور استفاده می‌شده است.^{۳۲} خشت (خَشْتَر) در اوستا و همچنین در سنگ‌نبشته‌های بازمانده به فارسی باستان به مفهوم شهر اما در معنی کلان آن، شهریاری، پادشاهی، قلمرو، دولت، کشور، ناحیه و استان آمده است.^{۳۴} همچنین از این واژه است خَشَاتِپَاو^{۳۵} در فارسی باستان که معنای شاه و شهریان را دربر می‌گیرد.^{۳۶} در ویسپرد (کرده ۲۰) و هوخشتر^{۳۷} به معنی شهر یا کشور نیک و کشور جاودانی ایزدی آمده است.^{۳۸} و هوخشترگات در گائاهها (سروده‌های

۲۸. این امر که در ترجمه تواریخ هرودت به انگلیسی نیز دیده می‌شود، شاید برگرفته از نظر ارسطو در تبیین انواع حکومت باشد که نوع نخست از سه نوع حکومت سلطنتی (شاهی)، اریستوکراسی (الیگارش) و دموکراسی، مبتنی بر تعبیر «امپراتوری» است. از این رو گمان می‌رود کاربرد اصطلاح «امپراتوری» برای نوع حکومت در ایران، حتی اگر معنای گستردگی قلمرو را در خود جای دهد، مناسب نباشد.

Herodotus, *The history of Herodotus*, trans: D. Grene (Chicago and London: 1987), book III, 83.

۲۹. ایمان‌پور، ص ۲۴.

30. Xšaçaṣpāvan

۳۱. ریچارد، ن. فرای، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۱۲۱؛ پیگولوسکایا نیز معتقد است که واژه «ساتراپیا» در اصل از واژه شهر پدید آمده است؛ ن. پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۲۳۹.

۳۲. پیگولوسکایا، ص ۲۳۹.

33. Xšaçaṣara / Xašathra

۳۴. کنت، ص ۵۸۳.

35. Xšaçaṣpāvan

۳۶. فرای، ص ۲۱۲ و ۱۲۶.

37. Vahu Xšathra

۳۸. پورداوود نیز توضیح داده است که «در پارسی باستان و اوستا به معنی پادشاهی و شهریاری یا مملکت است و در فارسی شهر شده به جای بلده عربی به کار می‌رود» ویسپرد، گزارش ابراهیم پورداوود، به کوشش بهرام فروشی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷)، ص ۶۷ و ۱۱۱.

زرتشت) و یسنا (هات ۵۱ و ۶۳) به مفهوم کشور نیک به کار رفته است.^{۳۹} ساتراپ در معنای «نگهبان قدرت یا پادشاه» به اداره‌کننده اصلی هر ساتراپ‌نشین یا «استراتگوس» اطلاق می‌شد. همچنین اصطلاح هیپارک^{۴۰} در مقیاس معنایی ساتراپ به کار رفته اما این اصطلاح یونانی بیش‌تر از دوره سلوکیه رواج یافت. ساتراپ‌نشینان، ناظران و اداره‌کنندگان از سوی شاه در هر ساتراپ‌نشین بودند و در شهر مرکزی آن ساکن می‌شدند. گردآوری خراج و تقدیم آن به خزانه شاهی مهم‌ترین وظیفه ساتراپ‌ها بود. آنها همچنین می‌بایست در راه‌های تجاری امنیت را برقرار کرده و در مواقع لزوم در رأس سپاهیان خویش به کمک شاه در جنگ‌های مرزی یا فرونشاندن شورش‌های داخلی بروند.^{۴۱}

در دوره سلوکیان، ۲۵ تا ۲۸ ساتراپ‌نشین وجود داشت، هر ساتراپ‌نشین به تعدادی اپارخی^{۴۲} (تقریباً معادل کوره در دوران اسلامی: شهر بزرگ) و هر اپارخی به تعدادی هیپارخی (تقریباً معادل تسوک) تقسیم می‌شد و از آن‌جا که شکل‌گیری این سلسله مراتب در تقسیمات کشوری متأثر از شکوفایی راه‌های تجاری و نقش بازرگانی شهرها بود، استاتما (ایستگاه‌های پستی دوره هخامنشی) به عنوان کوچک‌ترین واحد اداری - پستی دوران سلوکی و پارتی نقش مهمی زیر نظر هیپارخی‌ها به دست آورد.^{۴۳} در دوره سلوکیان، هر ساتراپ‌نشین، پایتختی به عنوان مرکز و شهر بزرگ ساتراپی داشت که ساتراپ (استراتگ) ادارات مرکزی را در آن‌جا اداره می‌کرد و از طریق شعبه‌هایی که در شهرهای گوناگون داشت به اداره دیگر شهرهای تابع ساتراپی می‌پرداخت. در هر ساتراپی، شخصی تحت عنوان یونانی «استراتگ»^{۴۴} به امور نظامی و اداری و شخص دیگری با عنوان «اکونوم»^{۴۵} به امور مالی رسیدگی می‌کرد. لوکونین معتقد است که در دوره سلوکیان استراتگ، شهربانی بود که با «یک صاحب منصب کشوری از اشرافیت محلی و از خانواده مقدونی» بر شهرهای بزرگ ریاست

۳۹. گائاهل(سروده‌های زرتشت)، گزارش ابراهیم پورداوود (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴)، ص ۱۹۶؛ یسنا، گزارش ابراهیم پورداوود. به کوشش بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ص ۸۵. برای آگاهی کلی درباره معنای شهر در این خصوص، نک: باستانی راد، «واژه‌شناسی تاریخی شهر در ایران»، ص ۳۶ - ۳۵.

40. Hyparkhos

۴۱. برای آگاهی بیش‌تر، نک: بریان، ج ۱، ص ۸۱۴.

42. Eparxia

۴۳. دیاکونف، م.م. اشکانیان. ترجمه کریم کشاورز (تهران: پیام، ۱۳۵۱)، ص ۲۰؛ استاتما در واقع ایستگاه‌های شاهی (Stathmoi basileioi) در جاده‌های مهم تجاری - شاهی دوره هخامنشیان را شامل می‌شد که به گونه‌ای به نظام چاباری و در شبکه‌های حمل و نقل بین شهری ارتباط داشتند و پست شاهانه را هدایت می‌کردند. بریان، ج ۱، ص ۷۶۷ - ۷۷۷.

44. Strategos

45. Econom

می‌کردند.^{۴۶} در دوره سلوکیان ایران به ۷۲ «شهربنشین» تقسیم می‌شد.^{۴۷} در دوره سلوکیان مافوق همه ساتراپی‌ها سه حوزه مرکزی وجود داشت که هر ساتراپی به یکی از آنها وابسته بود: سارد مرکز ساتراپی لیدی در آسیای صغیر، انطاکیه در مرکز ساتراپ‌نشین‌های سوریه، و سلوکیه در نزدیکی بابل که به عنوان مرکز ساتراپ‌نشین‌های حوزه بین‌النهرین و ایران تا شرقی‌ترین بخش‌های ایران.^{۴۸} از دیگر سو، ایران در دوره پارتیان از سه منطقه اصلی تشکیل می‌شد: «منطقه شهرهای خودگردان (عمدتاً در بین‌النهرین)، منطقه پادشاهی‌ها و خاوندنشین‌های نیمه‌مستقل (در مرزهای ایران) و سرزمین‌های مرکزی شاهنشاهی پارتیان (پارت، مرگیانه = مرو). هر منطقه قوانین ویژه و نهادهای سیاسی خاص خود را داشت».^{۴۹} بزرگترین پادشاهی‌ها در درون قلمرو پارت، پارس (پارسه) به شمار می‌رفت، جایی که سرانجام در پایان عصر پارتی، زمینه شکل‌گیری شاهنشاهی ساسانی در آن فراهم آمد.

استان شاهان ساسانی

واژه استان مشتق از «اوستام» یا «اوستان» در پهلوی ساسانی (فارسی میانه) مرکب از آبی + ستانه (از ریشه ستا = استادن و قرار گرفتن) است. این واژه در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان به معنی جا و مکان بوده^{۵۰} و در همین معنا، «به مفهوم بخشی از تقسیمات کشوری ایران (ایران‌شهر)» در دوره ساسانیان، کاربرد و عینیت یافت.^{۵۱} همسان با این واژه، اصطلاح‌های

۴۶. ولادیمیر گریگوریچ لوکونین، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری: مالیات‌ها و بازرگانی»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، ج ۳ قسمت دوم، به کوشش احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۳.
۴۷. لوکونین، ص ۱۲۵.

۴۸. دیاکونف، *اشکانیان*، ص ۲۰. در واقع نقش این مراکز مهم ساتراپی به مثابه نقش ام‌القری در دوره اسلامی است که تنها شهرهایی انگشت‌شمار این لقب را به دست آوردند و گاه شمار آنها را تحت لقب «مصر» به معنی شهرها و مراکز بزرگ ولایات افزایش دادند: نک، باستانی راد، «واژه‌شناسی تاریخی شهر در ایران»، ص ۳۵ - ۳۲. مراکز مهم ایالات (استان‌ها)، نه تنها شهرستان‌هایی بزرگ به شمار می‌آمدند بلکه به مثابه «پایتخت ایالتی» کاربرد داشتند. واژه «پایتخت ایالتی» در اینجا برگرفته از کاربرد این اصطلاح به صورت *The Provincial Capitals of Iran* درباره رساله شهرستان‌های ایران‌شهر توسط تورج دریایی است: نک،

Touraj Daryae, "ŠAHRESTĀNĪHĀ Ī ĒRĀNŠAHR" (The Provincial Capitals of Iran), the only major surviving Middle Persian text on geography, *Encyclopaedia Iranica*: <http://www.iranicaonline.org/articles/sahrestaniha-i-eransahr> (accessed 17/7/2011).

۴۹. لوکونین، ص ۱۳۴ - ۱۳۳.

۵۰. استان در فرهنگ جای‌نام‌ها در زبان فارسی به مفهوم جا و مکان کاربرد دارد: کردستان، بلوچستان، قهستان، خوزستان و... محمد حسین خلف تبریزی (برهان)، *برهان قاطع*، ج ۱، به کوشش محمد معین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵)، ص ۱۲۴، ذیل «استان».
۵۱. ابوالفضل خطیبی، «استان»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* ج ۸ (تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۱۴۵.

دیگری نیز در دوره ساسانیان به کار می‌رفت که از آن میان است «استاندار» به معنی حکمران شهر یا ناحیه. کریستن‌سن توضیح داده است که «کلمه اُستَن در زبان ارمنی، اساساً به معنی ناحیه یا شهری است که به شاه متعلق است و اُستَنیک افواجی را گویند که در آن جا به ساخلو گذاشته باشند».^{۵۲} این امر باز می‌گردد به اشتراک معنایی اصطلاح‌هایی که برای مکان‌ها و در بحث تقسیمات ارضی در سازمان اداری ایران به کار می‌رفت، چنان که واژه «ساتراپ» نیز در اصل با واژه «شهر» (خستره = در معنای پادشاهی و قلمرو پادشاهی)، اشتراک معنایی داشته و گمان می‌رود «سترپ» با «شهرَب» اشتراک واژگانی داشته باشد.^{۵۳} شهر نیز در معنای کلان خود در معانی گوناگون مانند سرزمین، استان، شهرستان، دولت و کشور به کار می‌رفته و گاه جای واژه استان را پر می‌کرده است.^{۵۴} تورج دریایی معتقد است که «معنی همگانی شهرستان، استان، پایتخت و یا شهر است.»^{۵۵} در واقع شهرستان توأمان معنای شهر بزرگ و مرکز سیاسی یک استان را ارائه می‌کرد و حتی بیشتر استان‌ها به نام همان شهر خوانده می‌شدند؛ چنانکه امروز استان‌هایی مانند کرمانشاه، کرمان، یزد، اصفهان، تهران و... به نام شهر اصلی خود خوانده می‌شوند.

نام استان یا شهرستان بزرگ آن، گاه به چنان جایگاهی در نظام سیاسی - اداری می‌رسید که لقب خاص حکمرانان آن می‌شد. این امر در دوره ساسانیان کاربرد همه‌جانبه یافت. از آن میان کرمانشاه،^{۵۶} گیلان‌شاه، سکانشاه (سگانشاه)،^{۵۷} خوارزمشاه و خسرو خوارزم، بخارا خداه، کابلشاه و... القابی بودند که به ترتیب به شاهان کرمان، گیلان، سگستان، خوارزم، بخارا و کابل تعلق

۵۲. کریستن‌سن، وضع ملت و دولت و دربار...، ص ۶۲ پانویس شماره ۵.

۵۳. کریستن‌سن، همان، ص ۱۳ و ۶۲.

۵۴. چنان که در سنگ‌نبشته شاپور یکم در کعبه زرتشت (در نقش رستم) واژه شهر (خستر) به مفهوم استان برای «استان

کاپادوکیه» به کار رفته است: برای آگاهی بیشتر، نک: پیگولوسکایا، ص ۲۴۱-۲۴۳.

۵۵. شهرستان‌های ایران‌شهر، ترجمه متن و آوانویسی تورج دریایی، ترجمه فارسی شهرام جلیلیان (تهران: توس، ۱۳۸۸)، ص

۴۴.

۵۶. لقب بهرام چهارم که در زمان پدرش شاپور ذوالاکتاف حکومت کرمان را بر عهده داشت، محمد بن جریر طبری، تاریخ

طبری، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: اساطیر، ۱۳۷۵)، ص ۶۰۷. این لقب را بزرگرد اول هم داشت اما بیشتر برای بهرام

مشهورتر است.

۵۷. مانند لقب بهرام سوم که سکانشاه بود: آرتور کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی (تهران:

دنیای کتاب، ۱۳۷۴)، ص ۳۲۱؛ همچنین، نک: مجمل التواریخ والقصص، تصحیح سیف‌الدین نجم‌آبادی و زیگفرید وبر (آلمان:

دومونده نیکارهورزن، ۲۰۰۰ / ۱۳۷۸)، ص ۳۲۲. وی القاب پادشاهان، پیامبران و اولیاء الهی را در فصلی برشمرده است: ص ۳۲۵

_ ۳۲۲.

داشتند.^{۵۸}

در اوایل دوره ساسانیان، تقسیمات شاهنشاهی، بخش‌هایی را در بر می‌گرفت که هر کدام به عنوان نواحی و استان‌هایی در قلمرو ایران‌شهر و با دو تعبیر «ایرانی» و «انیرانی»^{۵۹} شناخته می‌شدند. سنگ‌نبشته شاپور یکم در کعبه زرتشت - در نقش رستم برابر آرامگاه داریوش یکم - ضمن یادآوری سازمان‌بندی ایران در آن روزگار، تلاش او را برای به رخ کشیدن اقتدار پادشاهی در گستره پهناور قلمرو او به مانند داریوش به نمایش می‌گذارد.^{۶۰}

اداره استان‌ها (استن‌ها) در روزگار ساسانیان در تابعیت از دو دستگاه اداری بود، یکی دیوان استانداریه به ریاست استاندار کارفرمان و دیگری دیوان آتشکده به سرپرستی فردی موسوم به مگوپت که در کنار آنها، همارکاران به عنوان کارگزاران دیوان دولتی و ردان به عنوان مسئولان دیوان دینی به امور رسیدگی می‌کردند و وظایف آنها در رساله‌های اداری و دینی از جمله ماتینگان هزارد/تستان، مشخص شده بود. از طریق این مقام‌ها دیگر «کاربه‌دستان دولتی» سرزمین‌ها را اداره می‌کردند و همچنین پیدا بود که هر استان به چند شهر، تسوک و روستا تقسیم می‌شد. این امر بهترین شیوه به ویژه در اداره مالیاتی بخش‌های گوناگون پادشاهی بود.^{۶۱}

استاندار لقب حکمرانان مرزی هم بود و به تعبیر کریستن‌سن این حکمرانان قوای نظامی هم در اختیار داشتند.^{۶۲} این لقب اختصاصاً به حکمرانان رویان در محدوده میانی دیلمان تا حدود آمل نیز تعلق داشت که نسب خود را به خسرو انوشیروان می‌رسانیدند و در هفت قرن نخست اسلامی

۵۸. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۵۰، القاب دیگری نیز بودند که در معنای پادشاهی برای ولایات مختلف به کار می‌رفتند، مانند شیر بامیان، (بامیان)، نسا (وراز)، ایبورد (وهمنه)، خوارزم (خسرو خوارزم) بخارا (بخارخوداو)، وردانه (وردانشاه)، سمرقند (طرخان)، اسروشنه (افشین)، سغد (اخشیذ)، فرغانه (اخشیذ)، ختل (خلطان شاه یا شیر خلطان) ترمذ (ترمذشاه)، جوزجان (گوزگان خودای)، روب (روب خان)، طالقان (شهرک)، هرات (ورازان)، غرچستان (شار غرچه / وراز بندگ)، سیستان (زنبیل) کابل (کاولشاه)؛ همچنین، نک: کریستن‌سن، وضع ملت و دولت و دربار...، ص ۳۴.

۵۹. تمیز دادن دقیق مفهوم «ایران» و «انیران» را می‌توان در سنگ‌نبشته کرتیر در نقش رستم سر مشهد به دست آورد. آن جا که استان‌های ایران‌شهر (مانند مسنه و ادیانیه میان دجله و فرات، آتورپاتگان، اسپهان، ری، کرمانیا، سکستان، گرگان، مرو، پسکابور و...) و استان‌های انیران در تابعیت ایران (مانند انطاکیه در سوریه، کیلیکیا در تورس، کاپادوکیه، ایبریا، بلاسگان، ماخلونیا در کوه‌های قفقاز و...) را نام برده است، نک: لوکونین، ص ۱۲۹.

۶۰. «و من [شاپور یکم] بر پادشاهی‌های زیر فرمانروایی می‌کنم: پارس، پارت، سوزیانا، مسنه، اسورستان، ادیانیه، عربستان، آتورپاتکان، ارمنستان، ایبریا، ماخلونیا، آلبانیا، بلاسگان و سرزمین‌های دیگر تا کوه کاپ (قفقاز) و دربندهای آلبانیا و همه کوه‌های پر شهور [البرز]، ماد، گرگان، مرو، هرات و سراسر ابرشهر، کرمانیا، سکستان، توگران، مکران، پردان، هند، کوشانشهر تا پیشکابور و دورتر از آن تا کش، سغد و کوه چاچ و کران دیگر دریا، عمان». لوکونین، ص ۱۲۹-۱۲۸.

۶۱. برای آگاهی بیشتر، نک: لوکونین، ص ۱۳۸-۱۳۱.

۶۲. کریستن‌سن، وضع ملت و دولت و دربار...، ص ۶۲.

معمولاً با عنوان استندار بر رویان و کوه‌های رستم‌دار حکومت می‌کردند. اولیاءالله آملی در تاریخ رویان در دو فصل هم روایتی را که درباره لقب آنها بوده بیان کرده و هم نسب آنان را به دودمان ساسانیان مرتبط دانسته و درباره وجه تسمیه این لقب روایاتی نقل کرده‌است:

استندار در اصل وضع، آستان‌دار است. چه رویان همیشه مقام حصین بوده است و اصحاب وقایع را که خوف حاصل می‌باشد، از هر جانی روی بدیشان می‌نهاد[ند]. چه ایشان همیشه اصحاب تمکین بوده‌اند و به اعتماد و امانت موصوف و معروف و بیگانگان دست تغلب بر ایشان نتوانستند دراز کردن. از این جهت پناهگاه مردم بوده‌اند و ایشان را آستان‌دار می‌خواندند. یعنی آستانه ایشان، ملجأ اکابر و مأمن اصغر بود و با اجانب... نیز گفته‌اند که به وقت استیلای عرب و اصحاب خلفا و داعیان، غریبان در این ملک آمده‌اند و دست تسلط دراز کرده... هیچ وقتی، ممالک کوهستان از حکومت ایشان خالی نبوده و در همه عصر، ایشان به استقلال، ملوک جبال بوده‌اند. و به زبان طبری «استان» کوه را گویند. پس معنی استان‌دار ملک‌الجبال باشد، یعنی حاکم و پادشاه کوه، همچنانکه ملوک باوند را در آن عهد ملک‌الجبال خواندندی، پس معنی استندار نیز همان باشد. و نیز گویند که استان در قدیم نام این ولایت بود و در تواریخ «استان رستاق» بسیار ذکر رفته باشد... و نیز گفته‌اند که یکی از پادشاهان این طرف را استندار نام بود... پس بعید نباشد که در قبیله این ملک، یکی را [نام] استندار بوده باشد و همه را به نسبت با آن، استندار خوانند. این وجوه همه احتمال دارد.^{۶۳}

اداره ولایات مرزی را هم معمولاً با القابی چون مرزدار و مرزبان اما تحت نام‌هایی خاص مانند «کنارنگ» سامان می‌دادند. کنارنگ لقب خاص حاکم مرو و در اوان دوره فتوح اسلامی لقب حاکم توس هم بود. به مرور در زبان فارسی به معنی حاکم استان یا ولایت نیز کاربرد یافت.^{۶۴}

کوست: استان‌بندی نمادین

رساله شهرستان‌های ایران‌شهر^{۶۵} و جغرافیای موسی خورنی^{۶۶} جزو مهم‌ترین منابعی هستند که علاوه

۶۳ اولیاءالله آملی، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸)، ص ۱۲۱.

۶۴ کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار...، ص ۳۵ و ۴۰.

۶۵ شهرستان‌های ایران‌شهر، ترجمه دریایی، ص ۳۳ - ۳۷.

۶۶ «شهرستان‌های ایران‌شهر»، ترجمه احمد تفضلی، شهرهای ایران، ج ۳، به کوشش محمد یوسف کیانی (تهران: وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی و جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸)، ۳۴۹ - ۳۳۲.

۶۶ مارکوارت ضمن چاپ متن ارمنی کتاب موسی خورنی، به شرح سرزمین‌های ایران در جغرافیای بطلمیوس پرداخته است که این استان‌ها را در بر می‌گرفت: ماد، الیمایی (الیمایید)، پارس، اریک، دریای هیرکان، اسکیت‌ها، بین‌النهرین و بابل. همچنین در بحثی دیگر به عنوان ملحقات جغرافیای بطلمیوس مرزبان ارمنستان، کرمان و تخارستان را تشریح کرده است. برای آگاهی بیشتر، نک: مارکوارت، ایران‌شهر در جغرافیای بطلمیوس.

بر آثار گوناگون دینی و اداری و نیز سنگ‌نبشته‌های شاهان ساسانی، از آن میان شاپور یکم، جامع‌ترین آگاهی‌ها را برای بررسی استان‌ها و شهرهای آن دوره در اختیار قرار می‌دهند. اگرچه رساله کوچک شهرستان‌های ایران شهر جزئیات زیادی را درباره استان‌ها و شهرها ارائه نمی‌دهد اما تقسیم‌بندی کامل ایران‌شهر به چهار کوست (پادگوست) و ذکر شهرها و منطقه‌ها (استان‌های) هر کوست را به خوبی بیان کرده است.

پژوهشگران معتقدند که «پادگوست سرزمینی بود بسیار وسیع که چند ساتراپیا را شامل می‌گردید. از دیدگاه واژه‌شناسی این عنوان با واژه کوست (کُست) و کوستک مرتبط و به معنای قسمت، جهت و سرزمین است». همچنین وی معتقد است که تقسیم ایران به چهار جهت (به قول هرتسفلد در بررسی پایکولی) در واژه پاتکوس یا پاتکوسان،^{۶۷} معادل سرزمینی به مراتب وسیع‌تر از استان بوده و به چهار جهت کشور اطلاق می‌شده است.^{۶۸} «کُسته» به معنی استان در کارنامه اردشیر بابکان و حتی بخش‌هایی کوچک‌تر از استان، چندین مرتبه به کار رفته است.^{۶۹}

تقسیم کشور به چهار کوست اصلی در واقع تداعی‌کننده تصویر باستانی حکومت‌های پیشین از تسلط شاه بر چهار گوشه جهان بود.^{۷۰} در رساله شهرستان‌های ایران، تقسیم ایران به چهار کُست (کوستگ: سو، جهت، ناحیه) اصلی به نام‌های خوراسان (شرق)، خوربران (غرب)، نیمروز (جنوب) / به ارمنی: نمرگ) و آتروپاتگان (اباختر - شمال)^{۷۱} اگرچه تداعی‌کننده تقسیم‌بندی اداری است اما

67. patikos/ patkosan

۶۸. پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۲۴۱-۲۴۲.

۶۹. از آن میان در نخستین سطرهای بخش یکم چنین آمده است: «به کارنامه اردشیر بابکان، ای‌دون نوشته بود که پس از مرگ اسکندر رومی، ایران شهر دوسد و چهل کندخدا (ملوک الطوایف) بود. سپاهان و پارس و کسته‌های بهش نزدیک‌تر به دست اردوان سردار بود». کارنامه اردشیر بابکان، ص ۳. این واژه در جای‌های گوناگون کارنامه به معنای استان، ناحیه، کنار و سوی به کار رفته است، از آن میان: ص ۳۶، ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۸۶، ۱۱۲.

۷۰. شاهان آشور، بابل، ایلام و... با لقب شاه چهار گوشه جهان در الواح و سنگ‌نبشته‌ها یاد شده‌اند. برای نمونه کوتیک این شوشیناک معتقد بود که «این‌شوشیناک نسبت به نظر محبت‌آمیز داشته و چهار گوشه جهان را به او داده است». مجیدزاده، ص ۸. ارائه این الگو در دوران ساسانی اگرچه می‌توانست در اداره کشور تسهیلاتی را به وجود آورد اما به صورت تلویحی نگاه گذشتگان را تداعی می‌کرد. بر همین اساس برخی از پژوهشگران، بنیاد اندیشه این چهار بخش را مبتنی بر درک اسطوره‌ای زردشتیان از تصوّر بین‌النهرینی‌ها می‌دانند؛ تورج دریایی، سقوط ساسانیان؛ فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان، ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینکلو (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۳)، ص ۴۱.

۷۱. حدود این کُست‌ها در منابع مختلف متفاوت بوده است. مثلاً سیستان را که بیشتر در بخش نیمروز می‌دانند گاهی در کُست خراسان و فارس را در کُست نیمروز قلمداد کرده‌اند. این تفاوت نظرها را می‌توان در مقایسه آثار ثعالبی با تاریخ سیستان با شهرستان‌های ایران‌شهر جستجو کرد. دریایی، سقوط ساسانیان، ص ۴۱.

تفضلی معتقد است که بر خلاف اظهارنظرهایی که این تقسیم‌بندی را به دوره خسرو انوشیروان نسبت می‌دهند، احتمال می‌رود که «این تقسیم‌بندی یک تقسیم‌بندی نمادین (سمبلیک) و بر اساس اعتقادات دینی بوده باشد تا تقسیم‌بندی اداری واقعی.»^{۷۲} در پیوند با همین نظر می‌توان به مَهرهای اداری دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی اشاره کرد که اشاره‌ای به تقسیمات چهارگانه ندارند.^{۷۳}

نظر کریستن‌سن بر این است که هر کوست زیر نظر یک نفر پادگوسبان^{۷۴} (در منابع عربی فادوسبان)^{۷۵} اداره می‌شد که او را سپاهبذ تعیین می‌کرد.^{۷۶} پیداست که هر کوست به چندین استان تقسیم می‌شد اما گاه در معنای کلان آن، ممکن بود یک کوست استانی بزرگ، مانند خراسان را در بر بگیرد و یا در تقسیم‌بندی جزئی‌تری، استان‌های کوچک مانند مرو، سغد، خوارزم، بلخ، کابل، زرنگ و... هر کدام به عنوان استان یا کوست خراسان به حساب آیند. گستره جغرافیایی خراسان با همان ریشه دوره باستان، در سده‌های نخستین اسلامی معنا و مفهوم دقیق خود را به عنوان خراسان بزرگ استمرار بخشید.

تقسیم‌بندی ایرانشهر به چهار جهت اصلی در منابع دوره اسلامی نیز بازتاب یافت.^{۷۷} اما در

۷۲. تفضلی، «شهرستان‌های ایران». در *شهرهای ایران*، ص ۳۳۳. همچنین بیان شده است که خسرو دوم (پرویز)، مملکت را به ۳۵ شعبه اداری تقسیم کرده بود و حوزه‌های شاهی را شهرداران اداره می‌کردند، کریستن‌سن، *وضع ملت و دولت و دربار...*، ص ۳۲ و ۶۲.

۷۳. گویا فیلیپ ژینو برای نخستین بار ایده چهاربخشی بودن شاهنشاهی ساسانی را به چالش کشیده و دلایل مستندی را ارائه کرده است. برای آگاهی بیشتر، نک: *شهرستان‌های ایرانشهر*، پیشگفتار دریایی، ص ۲۲؛ دریایی، *سقوط ساسانیان*، ص ۴۱.

74. Padgospan

۷۵. پادوسبان، فادوسبان، پادگوسبان هم نام خاص برای برخی از اشخاص و شاهان محلی بوده و هم اختصاصاً نام اداره‌کننده کوست و استان. از آن میان نام سلسله پادوسبان (آل بادوسبان) در طبرستان که ملوک استاندارد هستند شهرت دارد و چنانکه پیش از این بیان شد، استاندارد و پادوسبان در سلسله‌ای محلی در طبرستان یک معنی را دارند. آملی، ص ۱۲۳؛ همچنین مسکویه به بادوسبان به عنوان یکی از مناصب اداری اشاره کرده است: احمد بن علی بن مسکویه، *تجارب الامم*، ج ۱، تصحیح ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، ۱۳۷۹)، ص ۱۹۴.

۷۶. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ص ۲۱۹. کریستن‌سن، *وضع ملت و دولت و دربار...*، ص ۴۵ و ۶۰.

۷۷. چنان که مسعودی در *التنبیه و الاشراف* (ص ۹۷)، تقسیم چهار بخشی ایران در دوره ساسانیان را در معنای مرزبانی چهار جهت کشور به کار برده است: «...مرزبان نیز به معنی سرحددار است. «مرز» به زبان فارسی سرحد و «بان» به معنی سرپرست است. چهار مرزبان برای مشرق و مغرب و شمال و جنوب بود که هر یک عهده‌دار یک چهارم مملکت بودند.» در *تاریخ یعقوبی* ذکر شهرهای ایران در تشریح حدود فرمانروایی چهار سپهبد بیان شده است که بر اساس تقسیم‌بندی چهارگانه کشور، این اسپهبدان بر استان‌های خراسان، قهستان (کوهستان = جبال و شمال = آذربایجان)، کرمان و فارس و عراق (مغرب) حاکمیت داشتند: احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶)، ص ۲۱۹-۲۱۸.

دوره صفوی، تقسیم‌بندی به صورت پنج‌گانه بود و کشور به «پنج منطقه اداری» تقسیم می‌شد: خراسان، فارس، آذربایجان، گیلان و عراق عجم.^{۷۸} اگرچه در تذکره‌الملوک گیلان به صراحت در میان «ممالک محروسه» قرار نگرفته است و تقسیم‌بندی مناصب امرا به چهار بخش اصلی «ولایت، بیگلربیگیان، خوانین و سلاطین» به نوعی بیان‌کننده اهمیت ولایات در چهار دسته اصلی می‌تواند باشد.^{۷۹} تقسیم‌بندی ممالک نیز در تذکره‌الملوک ناظر بر بیان مناصب و تقسیمات سازمان اداری حکومت صفوی است که در آن کتاب به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و در بحث پیرامون «ممالک محروسه ایران» به آن توجه خواهد شد.

استان در دوره اسلامی

بیش و کم تقسیمات کشوری دوره اسلامی از دوران پیش از اسلام الگو می‌گرفت. در این دوره اصطلاحات کوره، اقلیم، بلاد، ولایت و ایالت جای اصطلاح استان را گرفتند،^{۸۰} اما در برخی از منابع این اصطلاح همچنان برای توضیح معنایی آن به کار می‌رفت.^{۸۱} در متون جغرافیایی سده‌های نخست اسلامی این واژه‌ها کاربردهای خاصی داشتند و تقریباً جز مواردی چند، معانی یکسانی را نزد مولفان کتاب‌های «بلدان» و «مسالك و ممالک» تداعی می‌کردند. از میان مورخان، حمزه اصفهانی به صراحت نسبت کوره و استان را با یکدیگر بیان کرده است. وی بیان می‌کند که به جای واژه کوره، اصطلاح استان به کار می‌رفته^{۸۲} و یاقوت حموی در معجم البلدان نظر او را مورد تحلیل قرار داده است:

استان: چنان که از حمزه نقل کردیم او می‌گفت: [استان و خوره یکی است، شهرستان، طبرستان،

۷۸. ویلم فلور، دیوان و قشون در عصر صفوی، ترجمه کاظم فیروزمند (تهران: آگه، ۱۳۸۸)، ص ۱۸.

۷۹. میرزاسمیع، تذکره‌الملوک، به کوشش محمد دبیر سیاقی به همراه تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک، ترجمه مسعود

رجب‌نیا (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸)، ص ۵ - ۳.

۸۰. عدم کاربرد اصطلاح استان از دوران اسلامی تا سال ۱۳۱۴ شمسی ادامه یافت. در این سال بنا به اساسنامه فرهنگستان

ایران، اصطلاح استان به جای «ایالت» به ۱۰ ناحیه اصلی کشور به کار رفت و اداره هر استان به یک نفر استاندار واگذار شد و در

سال ۱۳۱۶ قانون آن به تصویب مجلس شورای ملی رسید: خطیبی، ص ۱۴۷.

۸۱. اصطلاحی دیگر نیز در دوره اسلامی به کار می‌رفت که «مخلاف» (در جمع مخالفین) بود. مخلاف در معنای قلمرو قبایل

عرب بود که به بخش‌های سرزمین یمن اطلاق می‌شد و به گونه‌ای در معنای محدوده‌ای وسیع مانند روستا عمل می‌کرد. برای آگاهی

بیش‌تر، نک: یاقوت بن عبدالله حموی، معجم‌البلدان، ج ۱، بخش نخست، ترجمه علی‌نقی منزوی (تهران: سازمان میراث فرهنگی -

معاونت آموزش، ۱۳۸۳)، ص ۳۷.

۸۲. حمزه بن الحسن الاصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام (بیروت: منشورات دار مکتبه

الحیاء، بی‌تا)، ص ۳۳.

خوزستان همه پسوند «استان» دارد که الف آنها در تخفیف افتاده است. [برای نمونه، فارس پنج استان داشت: که یکی از آنها استان دارابگرد بود. هر استان نیز چند روستا (رستاق) را دربر می‌گرفت و هر روستا به چند تسوج و هر تسوج به چند دیه تقسیم می‌گردید، نمونه آن «استخر» است که یکی از استانهای فارس بود و یزد رستاقی از رستاق‌های «استخر»، و «نائین» و چند دیه دیگر تسوجی از تسوجهای رستاق «یزد» و «نیاستانه» دیهی از دیه‌های تسوج نائین است. موبد ری می‌گوید: [استان] به معنی جاگزین شدن است چنان که گویند: «و هما استان گرفت» یعنی به جائی منزل گرفت.^{۸۳}

قدامه بن جعفر در *الخراج و الصناعات* اصطلاح «استان» را در کتاب خود به کار برده و ذیل هر استان، نواحی آن را برشمرده است.^{۸۴} اما ابن خردادبه نیز استان را در معنی عربی «احازه» برابر با «کوره» دانسته و از اصطلاح «کوره استان» بهره برده است.^{۸۵} و در بیان تقسیم‌بندی خود، کوره، استان و تسوج را به ترتیب اهمیت و بزرگی یاد می‌کند. مقدسی به جای استان از اصطلاح اقلیم استفاده کرده و سرزمین‌های اسلامی را به شش اقلیم عربی و هشت اقلیم عجمی و هر اقلیم را به چند خوره و هر خوره را به چند قصبه و هر قصبه را به چند مدینه تقسیم کرده است.^{۸۶} در مسالک و ممالک اصطخری اصطلاح معمول، «دیار» است، جز آن که در هر دو ترجمه آن برای خراسان از اصطلاح اقلیم استفاده شده است.^{۸۷} این در حالی است که در *حدود العالم من المشرق الی المغرب* اصطلاح «ناحیت» استفاده شده است. مقدسی برای سرزمین‌های اسلامی ۱۴ اقلیم و اصطخری ۱۷ بلاد یا دیار یا اقلیم برشمرده است اما در *حدود العالم* به ۵۱ ناحیه در سرزمین‌های اسلامی و دیگر سرزمین‌های جهان مانند چین، بخش‌های شمال چین، روم و پیرامون آن، روسیه،

۸۳. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۱، بخش نخست، ص ۳۷-۳۸؛ همچنین برای بررسی این واژگان در متن عربی کتاب، نک: یاقوت بن عبدالله حموی، *معجم البلدان*، ج ۱ (تهران: مکتبه اسدی، ۱۹۶۵)، ص ۳۷.

۸۴. قدامه بن جعفر، *الخراج و الصناعات* (بغداد: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱)، ص ۱۶۲-۱۶۱.

۸۵. ابن خردادبه، *مسالک و ممالک*، ص ۸.

۸۶. اقلیم‌های عربی: جزیره العرب، عراق، اُثور، شام، مصر و مغرب (شمال آفریقا). اقلیم‌های عجمی: خاوران (خراسان)، دیلم، رحاب، جبال، خوزستان، فارس، کرمان و سند. *احسن التقاسیم*، ص ۶۸. در دیگر منابع، از آن جمله *معجم البلدان*، *تقویم البلدان* و ... اقلیم در معنای بخش‌های هفت‌گانه جهان (اقلیم هفت‌گانه) به کار رفته است (۱).

۸۷. ابواسحق ابراهیم اصطخری، *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰)، ص ۲۰۲؛ ابو اسحق ابراهیم اصطخری، *ممالک و مسالک*، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۳)، ص ۲۶۸. اصطخری دیارها (استان‌ها) را این گونه برمی‌شمارد: عرب، مغرب، مصر در حد بلاد اسلام، شام، جزیره، خوزستان، پارس، کرمان، سند و توابع آن، ارمنیه و اران و آذربایگان، کوهستان (جبال)، طبرستان و دیلم، سیستان، خراسان (اقلیم خراسان)، ماوراءالنهر و البته در مقابل برخی مانند کرمان و سند از اصطلاح «بلاد» استفاده می‌کند. همچنین این حوقل نیز برای خراسان از اصطلاح اقلیم استفاده کرده است: *صورة الارض*، ص ۱۶۲.

بخش‌های آفریقا و ... تقسیم‌بندی شده‌اند.^{۸۸} تاریخ قم تنها یکجا، آنهم به نقل از کتاب محاسن اصفهان حمزه اصفهانی واژه «استان» را تحت نام «استان درام» برای قم به کار برده است.^{۸۹} ابن بلخی در تقسیم‌بندی فارس آن را «ولایت پارس» نوشته و به پنج «کوره» تقسیم می‌کند.^{۹۰} اما ابن فقیه در *البلدان* برای هر ولایت اصطلاح «کوره استان» را به کار برده است.^{۹۱} در منابع گوناگون دوره اسلامی گاه «استان» در معنای روستا و نیز به عنوان اسم خاص به کار می‌رفت.^{۹۲}

پیدااست که در طی دوره اسلامی استان در معنای ولایت، اقلیم و کوره (فراتر از شهر یا منطقه‌ای شامل چند شهر)، جای خود را به همین اصطلاحات (ولایت، اقلیم، کوره و...) بخشیده بود. در واقع «ناحیت»، «اقلیم» و «کوره» در معنای استان به بخش‌های کاملاً مشخص جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اطلاق می‌شدند. واژه «بَلَد» هم توأمان هم به معنی شهر و شهرستان و هم به معنی استان یا ولایتی کوچک از قلمرو استانی بزرگ به کار می‌رفت و این واژه در نخستین منابع تاریخی به زبان عربی هم دیده می‌شود و معمولاً در جریان فتوح هم بسیاری از آبادی‌ها و شهرها را با لقب «بلد» می‌خواندند.^{۹۳}

زمانی که دارالاماره سامانیان در بخارا بود و از دیگر سو، شیراز دارالاماره آل بویه و بغداد تختگاه خلیفه به شمار می‌رفتند، بخش‌های گوناگون سرزمین‌های تابع فرمان خلیفه هم بر بنیاد تقسیمات گذشته آنها در پیش از اسلام اداره می‌شدند و هم با توجه به حساسیت اداری یا ارزش مالیاتی و درآمدهای عمومی آن سرزمین‌ها. مقدسی از میان جغرافی‌نگاران سده چهارم قمری

۸۸. در *حدود العالم*، فصلی اختصاص داده شده به «سخن اندر ناحیت‌ها» که طی آن چهار دسته عوامل کلی ۱. آب‌وهوا، زمین، گرما و سرما؛ ۲. اختلاف دین‌ها و شریعت‌ها؛ ۳. اختلاف لغات و زان‌ها؛ ۴. اختلاف پادشاهی‌ها، را در تنوع ناحیه‌ها بر شمرده و سه پدیده را در جدایی «حد ناحیت‌ها» (مرزها) مهم دانسته است: ۱. کوهی خرد یا بزرگ؛ ۲. رودی خرد یا بزرگ؛ ۳. بیابانی خرد یا بزرگ. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، تصحیح منوچهر ستوده (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۵۸.

۸۹. حسن بن محمد بن حسن بن سائب بن مالک اشعری قمی. *تاریخ قم*. ترجمه تاج‌الدین حسن بن بهاء‌الدین علی قمی. به کوشش محمدرضا انصاری قمی (قم: کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۸۵)، ص ۵۰.

۹۰. ابن بلخی، *فارسنامه*، تصحیح گای لسترانج و رینولد آل نیکلسن (تهران: اساطیر، ۱۳۸۵)، ص ۱۲۲ - ۱۲۱؛ برای مقایسه این

تقسیم‌بندی با وضعیت استان و کوره‌ها (شهرستان‌های) دوره ساسانی، نک: دریایی، *سقوط ساسانیان*، ص ۴۴ - ۴۳.

۹۱. احمد بن محمد بن اسحاق الهمدانی (ابن فقیه)، *البلدان* (بیروت: عالم‌الکتب، ۱۴۱۶)، ص ۳۸۴ - ۳۸۲.

۹۲. مانند عبدالحق بغدادی در کتاب *مرآة الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، در ارائه بخش‌های سه گانه استان البهباق و نیز، آنجا که استان العال در غرب بغداد را بیان کرده و استان را «الرستاق» می‌داند؛ صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی، *مرآة الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، المقدمة: علی محمد البجاولی (بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲)، ج ۲، ص ۷۰.

۹۳. واژه بلد را در همه متون تاریخی فارسی و عربی دوره اسلامی، با کاربردی در معنای فوق می‌توان دید، *تاریخ طبری*،

نگاهی جامع‌تر نسبت به این مسأله دارد. او ضمن برشمردن ویژگی‌های اقتصادی هر «اقلیم» (در معنای استان) تلاش می‌کند تفاوت‌های آن را در مذهب، قومیت، زبان و ادبیات و دیگر موارد فرهنگی و اجتماعی، نسبت به دیگر اقلیم‌ها بیان کند و از این رهگذر تقسیم‌بندی خود را ارائه می‌دهد. در تدوین تاریخ‌نوشته‌های جغرافیایی چون *مسالك و ممالک*، *اشکال العالم*، *صورة الارض و حدود العالم*، بیش‌تر جنبه شهرشناسی اداری و سیاسی برای آگاهی درباره راه‌ها، ممالک، میزان خراج‌ها و درآمدهای هر شهر یا کیفیت اقتصادی - اجتماعی شهر، مورد توجه بوده است؛ چنین آثاری که هم‌عصر با مقدسی هستند، اما آن متون با *احسن التقاسیم* که نگاهی جامع‌الاطراف، حتی به خلیقات درون‌گروهی بخش‌های گوناگون یک شهر یا اقلیم دارد، تفاوت‌های چشمگیر در نوع نگرش به تقسیم‌بندی نواحی دنیای اسلام دارند. با این همه بخش‌های ایران در این تقسیم‌بندی‌ها در نزد همه منابع بیش‌تر مورد توجه بوده‌است. مثلاً منابع یادشده مصر، مغرب، شام، عربستان و روم را هر کدام تحت عنوان یک ناحیه توضیح می‌دهند در حالی که درباره ایران سعی می‌کنند آن را تحت نام نواحی گوناگون آن و با تأکید بر تقسیم‌بندی‌های پیش از اسلام معرفی کنند: خراسان، ارمینیه، اران و آذربایجان، کرمان، سیستان، سند، فارس، عراق عرب (بین‌النهرین)، جبال، کرانه‌های دریای مازندران (خزر) و ... از این رو شناخت جایگاه شهر در این تقسیم‌بندی نیز آسان‌تر خواهد بود؛ زیرا، بدان سان که گفته شد، در تقسیم این نواحی به کوره‌ها و یا برشمردن قصبه‌ها و شهرها، روستاها، تسوک‌ها (طسوج‌ها) و دیه‌ها، جغرافی‌نگاران کاملاً نگاه جامع‌الاطراف و همه‌سویه داشته‌اند.

ممالک / ولایت / تومان

در دوره اسلامی واژه‌های ایالت، مملکت، ممالک، ممالک محروسه، ولایت، تومان و بلد تقریباً بدون مرزبندی خاصی در معنای استان به کار رفته‌اند. در دوره اسلامی اصطلاح «امیر» جای واژه شاه را در منصب اداره‌کنندگان استان، گرفت. در واقع به جای استان‌شاهان، امیرنشینان کار اداره کشور را انجام دادند. همانگونه که حکمرانان استان‌های ساسانی شاهزاده، سپهسالار و یا سپاهبذ بودند، امیران دوره اسلامی نیز اگرچه در آغاز عرب، اما سپس ایرانی و ترک و بیشتر فرزندان رجال مهم دستگاه خلیفه، سپهسالاران و غلام‌سپهسالاران و رؤسای قبایل ترک بودند.

در منابع عربی‌نوشته قرون نخستین اسلامی به کار بردن واژه‌های «ممالک» و «بلدان»

برای شهرها و استان‌ها عمومیت دارد. جغرافی‌نگارانی که به جغرافیای اداری، اقتصادی و سیاسی شهرستان‌ها و استان‌ها در قرون نخستین اسلامی می‌پردازند، اصطلاح رایج «ممالک» را برای نام کتاب خود هم به کار برده‌اند.^{۹۴} کاربرد لقب ممالک برای شهرها تقریباً در دوره اسلامی شایع بود و تنها از دوره صفویه بیشتر در مفهوم استان و به ندرت در مفهوم شهرها و روستاها کاربرد یافت. مثلاً در دوره آل مظفر (سده هشتم قمری) واژه ممالک برای شهرها و حتی روستاها کاربرد داشت؛ چنان‌که اصطلاحات «ممالک کرمان» و «ممالک فارس» در تاریخ آل مظفر به معنای شهرها و آبادی‌ها کرمان و فارس به کار رفته است.^{۹۵}

واژه «امیر» در انواع امارت «استیلا» و «استکفا» و «استغلاب» در دوره اسلامی برای حکومت بر استان‌های بزرگ و حتی حکومت‌های نیمه‌مستقل از خلافت، کاربرد داشته است.^{۹۶} همان‌گونه که واژه «شهر» در ایران باستان توأمان معنای شهر، کشور، اداره مُلک و پادشاهی را به همراه داشت، در دوره اسلامی نیز واژگانی چون «امارت» و «ولایت» و «ایالت» چنین معنایی را در خود داشتند. مثلاً واژه «ولایت» هم در معنای استان و البته در مقایسه کوچکتر از ایالت به کار می‌رفت و هم در معنای امارت و حکومت بر استان و «ولی» شدن از سوی خلیفه و «ولایت‌داشتن» در این معنا «ولایت» دودمان‌های حکومتی درست در معنای امارت به کار رفته است.^{۹۷} در منابع فارسی نوشته قرن ششم واژه «ایالت»، همان معنایی را داشته که چندی پیش از آن و حتی در سده‌های اخیر به ویژه در دوره قاجاریه «ولایت» می‌خواندند. در تاریخ بیهقی «ایالت» هم به معنی «امارت» و حکومت است و هم به معنی «استان» تحت امر حاکم.^{۹۸}

یکی از اصطلاحاتی که به ویژه از دوره نفوذ ترکان و مغولان برای شمارش سپاهیان، جمعیت و تعیین حدود شهرها به کار می‌رفت، «تومان» بود. تومان که گاه به صورت «تومانان» هم به کار رفته است، واژه‌ای مغولی و به معنای ده‌هزار است. «این کلمه بعدها اطلاق شده به جایی که

۹۴. از آن میان است، مسالک و ممالک ابن خردادبه، مسالک و ممالک اصطخری ...

۹۵. محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۴۱، ۶۴، ۶۸ و ۷۰ و ۷۲.

۹۶. برای آگاهی از حدود اختیارات، ویژگی این نوع امارت‌ها و کارکرد هر یک، نک: ابی‌الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی الماوردی، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، تحقیق سمیر مصطفی رباب (بیروت: مکتبه العصریه، ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م)، ص ۴۶ - ۴۱.

۹۷. برای نمونه، «ذکر ولایت آل سامان...»: ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر

القبایوی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی (تهران: توس، ۱۳۶۳)، ص ۱۴۲ - ۱۰۴.

۹۸. علی بن زید بیهقی (ابن فندق)، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، با مقدمه محمد قزوینی (تهران: کتابفروشی فروغی،

۱۳۶۱)، ص ۶۸، ۸۶، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۶۶، ۲۶۶ و ۲۷۶.

مالیات آن باید ده هزار دینار باشد [و] جمع آن تومانات است».^{۹۹} تومان به معنی خاص بیان‌کنندهٔ عدد ده هزار و واحد پول است، اما این عدد در میان ترکان و مغولان در شمارش دسته‌های ده هزار نفری سربازان و فرادست هزارگان و صدگان کاربرد داشت؛ چنانکه به امیر دستهٔ ده‌هزارتایی، «امیرتومان» لقب می‌دادند. در برخی از متون جغرافیایی دورهٔ ایلخانان تا صفویه واژهٔ «تومان» تقریباً به مفهوم ولایت به کار رفته است. در این معنا، تومان را قصبه‌ای با ۱۰۰ روستا^{۱۰۰} ایالتی که یک تومان (۱۰۰۰۰) مرد جنگی داشته باشد، یا ۱۰ هزار دینار مالیات بدهد، و یا مانند تقسیمات کشوری عثمانی در اندازهٔ «سنجاق»^{۱۰۱} و شامل چند بخش باشد. اما تومان در معنای ولایت در ایران چندین روستا و شهر را شامل می‌شد. مثلاً «تومان همدان» دارای پنج شهر بود^{۱۰۲} و هرات در همان محدودهٔ زمانی به «هفت تومان» تقسیم می‌شد.^{۱۰۳} در کتب روزبهان خنجی در مهمان‌نامهٔ بخارا (نوشته شده در سال‌های ۹۱۴ و ۹۱۵ قمری)، نیز واژهٔ تومان برای سرزمین سغد به کار رفته است و سمرقند را جزو «تومان سغد» دانسته است.^{۱۰۴} در این تعبیر همان تعبیر همیشگی دربارهٔ سغد که ولایتی بزرگ بوده و کرسی‌نشینان مهم آن بخارا و سمرقند بوده‌اند، قابل تأمل است. نویسندهٔ مسخرالبلاد در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم قمری بر عکس این نظر را ارائه کرده است و وی از «میانکالات» به عنوان تومان ولایت بخارا یاد کرده است و از دیگر سو غجدوان، آهنگران، و خیرآباد را که شهرهایی با اهمیت کمتر بودند، تومان می‌خواند.^{۱۰۵}

اصطلاح خاص «ممالک محروسهٔ ایران» اگرچه از دورهٔ صفویه عمومیت یافت، اما نشانه‌های منابع گواه از آن است که دست‌کم در فارس‌نامهٔ ابن بلخی و از زبان ملک‌شاه سلجوقی در نامه‌ای به آن نویسنده، این اصطلاح در معنای ممالک قلمرو کشور ایران و پاسداری شده توسط ایران،

۹۹. محمد یار بن عرب قطغان، مسخرالبلاد، تصحیح نادرهٔ جلالی (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۵)، ص ۴۷۶؛ ارائهٔ تعریف از نادرهٔ جلالی. همچنین برای بررسی معانی تومان در گروه‌های نظامی، شمارش، محاسبه مالیات و شمارش مسکوکات، نک: علی اکبر دیانت «تومان»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۱۶ (تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷)، ص ۴۰۵ - ۴۰۴.
۱۰۰. خلف تبریزی، ج ۱، ص ۵۳۵، ذیل «تومان».

۱۰۱. قلمرویی که در آن پرچم امیری نظامی به نشانهٔ قلمرو او افزاشته می‌شد؛ اسماعیل احمد یاقی، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمهٔ رسول جعفریان (تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵)، ص ۷۴.

۱۰۲. حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، تصحیح گای لسترانج (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲)، ص ۷۱.

۱۰۳. «هیچ ملک و امیر در هفت تومان هرات بر خلاف حکم ملک شمس الدین نرود.» سیف بن محمد بن یعقوب الهروی،

تاریخنامهٔ هرات، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد (تهران: اساطیر، ۱۳۸۳)، ص ۲۲۱.

۱۰۴. فضل‌الله بن روزبهان خنجی، مهمان‌نامهٔ بخارا، تصحیح منوچهر ستوده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۱۸۶.

۱۰۵. محمد یار بن عرب قطغان، مسخرالبلاد، ص ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۸۹ و ۲۷۰.

به کار رفته است.^{۱۰۶} حافظ ابرو (درگذشت: ۸۳۳ ق)، جغرافیانگار عصر تیموری نیز در دیبایه کتاب جغرافیای خود اصطلاح «ممالک محروسه» را به کار برده است: «عالم روی به آبادانی آورده و شهرها و ولایت‌ها معمور و مسکون گشته، امروز بحمدالله تعالی بر خلائق ربع مسکون عموماً و بر اهالی ممالک محروسه خصوصاً شکرهای بسیار واجب است...»^{۱۰۷} چنانکه در بررسی تقسیمات ممالک عصر صفوی بیان شد، کشور در کل شامل مجموعه‌ای از ولایات بود که تحت عنوان «ممالک محروسه ایران» شهرت یافت و این عنوان تا پایان دوره قاجاریه شناسه اداری، حکومتی و بین‌المللی ایران بود و «ولایات» تحت نام «ممالک محروسه» هویت می‌یافتند. در دوره صفوی برای اداره کشور، «سرزمین‌ها را به نواحی موسوم به ممالک (دیوان یا دولت) و خاصه (خاندان سلطنتی) تقسیم کرده بودند.»^{۱۰۸} قلمرو والی‌نشینان مشخص بود و والیان حام و فرمانروای ولایت بودند در آن دوره خوزستان (عربستان)، لرستان فیلی، گرجستان و کردستان در شمار ولایات و مقر والی‌نشین؛ و قندهار، شیروان، هرات، آذربایجان، خورسعد، قراباغ و گنجه، استرآباد، کوه‌گیلویه، کرمان، مرو شاهی جهان، قلمرو علیشکر، مشهد مقدس و دارالسلطنه قزوین در شمار بیگلربیگی‌نشینان قرار داشتند.^{۱۰۹}

در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ (۲۷ آذر ۱۲۸۶)، مجلس شورای ملی «قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام» را در ۴۳۳ ماده و دو ضمیمه که ۲۶ ماده را در بر می‌گرفتند، تصویب کرد و این قانون با تغییراتی چند در مصوبات بعدی سرانجام در ۱۶ آبان ۱۳۱۶ و سرانجام در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۱۶ مورد بررسی، اصلاح و اجرا در تقسیمات کشوری قرار گرفت که در ماده اول آن، کشور ایران «به ده استان و ۴۹ شهرستان» تقسیم شد و از آن پس با تغییرات چندی در تعداد استان‌ها، استان‌بندی و تقسیمات شهرستان‌ها مورد توجه مجلس بوده است.^{۱۱۰}

نتیجه‌گیری

بررسی نام‌واژه‌های جغرافیایی و واژه‌هایی که در مفهوم قلمروهای حکومتی و از آن میان استان، به

۱۰۶. ابن بلخی، ص ۳.

۱۰۷. شهاب‌الدین عبدالله خوافی (حافظ ابرو)، جغرافیای حافظ ابرو، ج ۱، تصحیح صادق سجادی (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵)، ص ۴۷.

۱۰۸. فلور، ص ۱۱۱.

۱۰۹. میرزا سمیعا، ص ۵.

۱۱۰. سرگذشت تقسیمات کشوری ایران، ج ۲ (ایلام، بوشهر، تهران و چهارمحال بختیاری)، تألیف فاطمه فریدی مجید،

حشمت‌الله سلیمی، نجمه ملک‌پور، مقدمه و تمهید حسن حبیبی (تهران: بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۸)، تمهید ص ۳۳ و ۳۶.

کار می‌روند، گواه آن است که در تاریخ اداری و اجتماعی ایران، تقسیمات کشوری به مفهوم جدید آن جایگاه مهم و پیشینه‌ای کهن دارد و از این راه حتی می‌توان تأثیرگذاری آن را در سیر تحولات تاریخ سیاسی، اداری، اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی ایران بررسی کرد. دستاورد تحقیق در این زمینه می‌تواند هم در حوزه پژوهشی ادبیات تاریخی نظام اداری و هم در حوزه ریشه‌شناسی تاریخی واژه‌ها مورد تأمل قرار گیرد، اما تلاش نگارنده بر این بود که موضوع واژه‌شناسی تاریخی استان در ایران باستان و دوره اسلامی با دیدگاهی کلی و بر اساس برخی منابع تاریخی و جغرافیایی و نیز بررسی برخی از پژوهش‌ها مورد توجه قرار گیرد. بررسی پیشینه و ریشه تاریخی واژه‌هایی که برای این منظور انتخاب شدند، تفاوت‌هایی را در دوره‌های گوناگون نشان می‌دهد. گاه استان‌هایی چون فارس در معنای بزرگ ریشه در هویت دیرینه دودمان‌هایی چون پارسیان دارد و حدود و ثغوری مشخص، و گاه چون دوره قاجاریه همین استان به مانند دوره باستان تمام حوضه بنادر را تا آن سوی دریای پارس در بر می‌گیرد؛ این گونه مثال‌ها نشان از تداوم و تحول در استان‌بندی ایران دارد.

بررسی تاریخی واژه‌های در پیوند با استان پیش از هر چیز قدمت، گستردگی، پویایی و بالندگی استان‌بندی در ایران را باز می‌نمایاند. پیداست که در تناسب با سلسله مراتب ارضی در ایران از نظر کارکرد، وسعت، موقعیت جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، انواع استان‌ها شکل گرفتند. از دیگر سو، همسان با پیوندهای فرهنگی با دیگر اقوام، فرهنگ‌ها و سرزمین‌ها نام‌واژه‌های چندی در ادبیات اداری ایران به کار گرفته شد که هر یک بیان‌کننده گونه‌ای از استان‌بندی در این سرزمین‌اند.

کتابنامه

- آملی، اولیاءالله. تاریخ رویان. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- ابن بلخی. فارسنامه. تصحیح گای لسترانج و رینولد آلن نیکلسن. تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- ابن‌خردادبه، عبیدالله بن عبدالله. المسالک و الممالک. تصحیح میخائیل یان دخویه. لیدن: مطبعة بریل، ۱۹۶۷.
- _____ مسالک و ممالک. ترجمه سعید خاکرند. با مقدمه آندره میکل. تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، ۱۳۷۱.
- ابن فقیه، احمد بن محمد بن اسحاق الهمذانی. البلدان. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶.
- ابن فندق، علی بن زید بیهقی. تاریخ بیهقی. تصحیح احمد بهمنیار، با مقدمه محمد قزوینی. تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱.

ابوالفداء. تقویم البدان. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
اسماعیل احمد یاقی. دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال. ترجمه رسول جعفریان. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

_____ ممالک و مسالک. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۳.

ایمان پور، محمدتقی. «بررسی جایگاه سیاسی ساتراپ‌های هخامنشی در دوره داریوش بزرگ با تکیه بر کتیبه‌ها.» تاریخ ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۳، پیاپی ۶۱/۵ زمستان ۱۳۸۷. ص ۵۴ - ۲۱.

باستانی راد، حسن. «واژه‌شناسی تاریخی شهر در ایران.» فرهنگ. شماره ۷۲. زمستان ۱۳۸۸. ص ۵۶ - ۱۹.
_____ «واژه‌شناسی تاریخی ده و روستا در ایران.» تاریخ ایران. شماره ۱، پیاپی ۵۹/۵. زمستان ۱۳۸۷. ص ۸۸ - ۶۵.

بریان، پی‌یر. تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)، ترجمه مهدی سمسار. تهران: زریاب، ۱۳۷۷.
بغدادی صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق. مرصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع. المقدمه: علی محمد البجاوی. بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ق.

پورداد، ابراهیم. یادداشت‌های گائها. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
پیگولوسکایا، ن. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

تفضلی، احمد. جامعه ساسانی. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی. تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.
جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. اشکال العالم. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب. به کوشش فیروز منصوری. تهران: به نشر، ۱۳۶۸.

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی. جغرافیای حافظ ابرو. ج ۱. تصحیح صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵.

حدود العالم من المشرق الی المغرب. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: طهوری، ۱۳۶۲.
حمزه بن الحسن الاصفهانی. تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء علیهم الصلاه و السلام. بیروت: منشورات دار مکتبه الحیاة، بی‌تا.

خطیبی، ابوالفضل. «استان.» دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۸. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.

خلف تبریزی (برهان)، محمد حسین. برهان قاطع. به کوشش محمد معین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
خنجی، فضل‌الله بن روزبهان. مهمان‌نامه بخارا. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
دریایی، توج. سقوط ساسانیان؛ فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان. ترجمه منصوره اتحادیه

و فرحناز امیرخانی حسینکلو. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۳.
 دیاکونف، م.م. اشکانیان. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، ۱۳۵۱.
 دیاکونف، ا.م. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام، ۱۳۵۷.
 دیانت، علی اکبر. «تومان». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۶. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷. ص ۴۰۴ - ۴۰۶.

سرگذشت تقسیمات کشوری ایران. ج ۲ (ایلام، بوشهر، تهران و چهارمحال بختیاری). تألیف فاطمه فریدی مجید، حشمت‌الله سلیمی، نجمه ملک‌پور. مقدمه و تمهید حسن حبیبی. تهران: بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۸.

شارپ، رالف نارمن. فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی. شیراز: دانشگاه پهلوی (شیراز)، ۱۳۵۵.
 «شهرستان‌های ایران‌شهر». ترجمه احمد تفضلی. شهرهای ایران. ج ۳. به کوشش محمد یوسف کیانی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸. ص ۳۳۹ - ۳۳۲.
 شهرستان‌های ایران‌شهر. ترجمه متن و آوانویسی تورج دریایی. ترجمه فارسی شهرام جلیلیان. تهران: توس، ۱۳۸۸.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
 عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور. روزنامه خاطرات عین السلطنه. جلد‌های ۵، ۸ و ۹. به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار. تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.

فرای، ریچارد. ن. میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
 فلور، ویلم. دیوان و قشون در عصر صفوی. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگه، ۱۳۸۸.
 قدامه بن جعفر، الخراج والصناعه الکتابه. بغداد: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱.
 قمی، حسن بن محمد بن حسن بن سائب بن مالک اشعری قمی. تاریخ قم. ترجمه تاج‌الدین حسن بن بهاء‌الدین علی قمی. به کوشش محمدرضا انصاری قمی. قم: کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۸۵.
 کارنامه اردشیر بابکان. به کوشش و ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
 کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). ترجمه انجمن کتاب مقدس تهران. تهران: انجمن کتاب مقدس، ۱۹۸۷.

کتبی، محمود. تاریخ آل مظفر، تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
 کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه غلامرضا رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
 _____ وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.
 کنت، رونالد. گ. فارسی باستان (دستور زبان، متون، واژه‌نامه). ترجمه سعید عریان. تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۴.

گائاه‌ها (سروده‌های زرتشت). گزارش ابراهیم پورداوود. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
 لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ. «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری: مالیات‌ها و بازرگانی». تاریخ ایران از

- سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان. ج ۳ قسمت دوم. به کوشش احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱. ص ۱۴۸ - ۷۱.
- الموردی، ابی‌الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی. *الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة*. تحقیق سمیر مصطفی رباب. بیروت: مکتبه‌العصریة، ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م.
- مجمّل التواریخ و القصص. تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- مجمّل التواریخ و القصص. تصحیح سیف‌الدین نجم‌آبادی و زیگفرید وبر. آلمان: دومونده نیکارهوژن، ۲۰۰۰ / ۱۳۷۸.
- مجیدزاده، یوسف. *تاریخ و تمدن ایلام*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- مستوفی، حمدالله. *نزهة القلوب*. تصحیح گای لسترانج. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. *التنبیه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- محمد یار بن عرب قفغان. *مسخرالبلاد*. تصحیح نادره جلالی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۵.
- مسکویه، احمد بن علی بن مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، تصحیح ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، ۱۳۷۹.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی. *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: کومش، ۱۳۸۵.
- «مقدمه قدیم شاهنامه». بیست مقاله محمد قزوینی. ج ۲. به کوشش ابراهیم پورداود و عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۲. ص ۵۳ - ۴۸.
- میرزاسمیعبا. *تذکره‌الملوک*. به کوشش محمد دبیر سیاقی به همراه تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبای. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس، ۱۳۶۳.
- ویسپرد. گزارش ابراهیم پورداود. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- هردوت. *تاریخ هردوت*. ج ۳. ترجمه هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- الهروی، سیف بن محمد بن یعقوب. *تاریخنامه هرات*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
- یاقوت حموی، [یاقوت] بن عبدالله. *معجم البلدان*. ج ۱. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی - معاونت آموزش، ۱۳۸۳.
- _____ *مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ*. [متن عربی]. ج ۱. تهران: مکتبه‌اسدی، ۱۹۶۵.
- یسنّا، گزارش ابراهیم پورداود. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (ابن‌واضح یعقوبی). *البلدان*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- _____ *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

Daryaei, Touraj. "ŠAHRESTĀNĪHĀ Ī ĒRĀNŠAHR" (The Provincial Capitals of Iran), the only major surviving Middle Persian text on geography. *Encyclopaedia Iranica*: <http://www.iranicaonline.org/articles/sahrestaniha-i-eransahr> (accessed 17/7/2011).

Herodotus. *The history of Herodotus*. trans: D. Grene . Chicago and London: 1987.

Shahbazi, A. Sh. "On the Xwāday-nāmag." (*Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater*), *Acta Iranica*. No. 30 (Leiden, 1990), pp. 208 - 229.

